

زبان فارسی در عصر حافظ (شعر حافظ را چگونه باید خواند؟)

تقی وحیدیان کامیار

زبان زنده، یعنی زبانی که مردمی به آن سخن می گویند، همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی همیشه در حال تغییر و تحول است. این تغییرات حتی در طی چند دهه و در عمر يك فرد نیز محسوس است، منتها چون تغییرات زبانی تدریجی است افراد کمتر متوجه آن می شوند. مثلاً در سده اخیر در بعضی شهرها فتحه پایانی واژه‌ها تدریجاً بدل به کسره شده، مانند فتحه پایانی واژه‌های «جام» (جامه) و «خند» (خنده) که به کسره تبدیل یافته و «جام» و «خند» شده است، اما افراد کهنسالی که در کودکی این گونه واژه‌ها را با فتحه تلفظ می کرده‌اند معمولاً متوجه این تغییر نشده‌اند. طبیعی است وقتی در زبان طی چند دهه تغییراتی صورت بگیرد، تغییرات طی قرون بسیار زیادتر خواهد بود، چندانکه معمولاً زبانها در طی يك یا دو هزار سال ممکن است بقدری تغییر پیدا کنند که مردم دیگر نتوانند زبان پدران خود را دریابند و فراگرفتن آن برایشان همانند زبان بیگانه دشوار باشد. مثلاً ما فارسی‌زبانان، زبان اوستا را اصلاً در نمی‌یابیم و فراگرفتن آن برایمان به دشواری زبانهای بیگانه است.

زبان فارسی چند قرن اول بعد از اسلام نیز گرچه تفاوتش با فارسی امروز به آن حد نیست که برای ما بیگانه باشد، اما فهمیدن آن برای کسانی که با فارسی قدیم و متون ادب آشنایی ندارند با دشواریهای فراوان همراه است. زبان فارسی روزگار حافظ نیز با فارسی امروز تفاوتی دارد، زیرا از زمان حافظ متجاوز از شش قرن میگذرد و زبان فارسی در این

مدت تغییراتی کرده است. البته وقتی اشعار حافظ را می‌خوانیم ممکن است به این تغییرات توجه نداشته باشیم و احياناً تصور شود که زبان حافظ عیناً همین فارسی امروز است، زیرا خط دیوان حافظ با خط امروز فرقی ندارد، ولی یکسانی خط دیوانها نمی‌تواند دلیل بر یکسانی زبان باشد چون:

اولاً چنانکه میدانیم در چاپ دیوانها ویژگیهای نسخ خطی رعایت نمی‌شود. مثلاً ذال‌های معجمه را بدل به دال می‌کنند و نظایر آن. به عبارت دیگر خط نسخ خطی را که بعضی از ویژگیهای زبان شاعر یا نویسنده را نشان می‌دهد به خط امروز تغییر می‌دهند. ثانیاً خط فارسی بسیاری از خصوصیات زبانی را نشان نمی‌دهد. لذا بعضی از تغییرات زبانی در خط منعکس نمی‌شود. مثلاً واژه «جامه» چه مختوم به فتح باشد و چه کسر شکل خطی آن یکسان است.

ثالثاً و مهمتر از همه اینکه تغییرات خطی در مقایسه با تغییرات زبانی بسیار کندتر است و همیشه با مخالفت مردم روبرو می‌شود، زیرا تغییرات خطی به نسبت تغییرات زبانی تدریجی است، مثلاً از «خو»/x^w که واج لب و نرمکامی بوده طی زمانی طولانی بتدریج «و» (w) حذف شده و واژه‌ای مانند «خواب» بدل به «خاب» شده است. این تغییر آنقدر کند و تدریجی بوده است که اهل زبان شاید متوجه آن هم نشده باشند، اما حرف «و» (واو معدوله) یعنی شکل خطی آن همچنان در خط باقی مانده است، زیرا حذف آن نمی‌توانست تدریجی باشد به این صورت که شکل خطی «و»، میلیمتر میلیمتر کوچک و سرانجام حذف گردد.

از طرفی تغییر واج x^w در زبان مثل همه تغییرات زبانی بدون تعمد و ناآگاهانه صورت گرفته است، اما اگر قرار باشد شکل خطی آن حذف شود، حذفش آگاهانه است و لذا با مخالفت گروهی از مردم، که با شکل رایج خط مانوس هستند، روبرو می‌گردد. وقتی غزلیات حافظ را به فارسی امروز یعنی با تلفظ امروزی می‌خوانیم مطمئناً این نحوه خواندن با خواندن خود حافظ و معاصرانش فرق دارد، و حال آنکه شیوه درست آن است که اشعار حافظ و هر شاعر دیگر را حتی الامکان به صورتی بخوانیم که خود شاعر می‌خوانده است.

خواندن اشعار حافظ با تلفظ امروزی غیرطبیعی و نادرست و نازیباست و درست به این می‌ماند که نمایشی از زندگی حافظ اجرا گردد و در آن حافظ با کت و شلوار و آرایش سر و صورت امروزی نشسته بر مبلی در صحنه ظاهر شود، در حالیکه سیگاری بر گوشه لب دارد. خواندن اشعار حافظ و دیگر شاعران، و همچنین آثار منشور ادبی گذشتگان به صورت امروزی به همان اندازه غیرعادی و نادرست است که واژه‌هایی مانند «ملت» و «مضرب» و

غیره را در شعر حافظ nation و زخمه و... معنی کنیم.

خواندن آثار علمی قدیم مانند کتب پزشکی، به فارسی امر و زمانی ندارد زیرا در این گونه آثار تنها معنی است که اهمیت دارد و زبان فقط وسیله‌ای است برای ابلاغ معنی، ولی در شعر تنها معنی نیست که اهمیت دارد بلکه لفظ نیز بسیار مهم است، چندانکه باید گفت در شعر اگر الفاظ و زبان خود هدف نباشد دست کم به اندازه معنی اهمیت دارد. این است که اشعار و آثار ادبی کهن را باید با تلفظ اصلی آنها بخوانیم. متأسفانه ما در خواندن متون اصالت تلفظ را رعایت نمی‌کنیم، ولی به اعتقاد من باید کم‌کم روش تلفظ درست و اصیل لا اقل در دوره فوق لیسانس و دکتری زبان و ادبیات فارسی جانشین روش فعلی بشود.

البته چون در روزگار قدیم دستگاه ضبط صدا نبوده است ما از نحوه تلفظ دقیق اشعار و متون ادبی و به عبارت دیگر از زبان فارسی در دوره‌های مختلف چنانکه باید اطلاع نداریم، اما به یاری نسخه‌های خطی نزدیک به زمان شاعر یا نویسنده و تحقیقات و اطلاعات دانشمندان قدیم در مورد حروف، و همچنین از طریق قافیه و وزن شعر هر دوره، و احیاناً به یاری لغت‌نامه‌های قدیم و لهجه‌های فعلی فارسی می‌توانیم تا حدود زیادی نحوه تلفظ فارسی را در دوره‌های مختلف دریابیم.

شک نیست که در بررسی تحولات زبان قافیه از همه مهمتر و مطمئن‌تر است، زیرا وقتی کلماتی با تلفظ جدید در قافیه شعر به کار بروند، این تلفظ جدید بطور قطع حاکی از تحول مصوت یا صامتی در آن زمان است (اعم از اینکه واج باشد یا واجگونه). بویژه در قافیه شعر فارسی که بسیار دقیق و موسیقایی است، کمترین تغییر در مصوتها و صامتها پذیرفته نیست (آنجا هم که استثنا هست تابع ضوابط دقیقی است). مثلاً قبل از تحول «واو» معدوله هرگز واژه «خود» (x^wad) نمیتوانسته است با مثلاً واژه «شد» (šod) قافیه بشود. بنابراین زمانی که «خود» با «شد» قافیه شده است بیشک در آن زمان «واو» معدوله تحول یافته بوده است، یعنی «خود» به صورت «xod» تلفظ میشده است. همچنین قبل از تحول «واو» مجهول (ō) امکان نداشته که واژه‌هایی مانند «شور» (šōr) و زور (zōr) با «نور» (nūr) قافیه بشود و زمانی که قافیه شده است نمودار زمان تحول «واو» مجهول است.

فرهنگ نویسان متأخر نیز بعلت اندک بودن فرهنگهای قدیمی - که در آنها بندرت تلفظ واژه‌ها ضبط شده است - ناچار از قافیه اشعار و حتی از وزن برای مشخص کردن طرز تلفظ واژه‌ها استفاده کرده‌اند.

بررسی تغییرات زبان اعم از آواشناختی و واج‌شناختی و واژگانی و دستوری و معنایی در حوزه علم تاریخ زبان است و اگرچه در مورد تاریخ زبان فارسی کارهای ارزشمند انجام

گرفته و از معاصران ملك الشعرای بهار و دکتر خانلری و بویژه دکتر علی اشرف صادقی در این زمینه تحقیقاتی انجام داده‌اند، اما هنوز کار ناتمام و ناقص است و نیازمند به بررسیهای بسیار. لذا ناچار برای درست خواندن اشعار حافظ باید خصوصیات زبان فارسی قرن هشتم را از نظر آواشناسی و واج‌شناسی و واژه‌ها بررسی کنیم تا حتی الامکان شیوه تلفظ اصلی فارسی این دوره را دریابیم. برای این کار ابتدا باید بررسی کنیم که آیا حروفی که دانشمندان در قرون اولیه اسلامی برای زبان بر شمرده‌اند تا زمان حافظ وجود داشته یا قبلاً تغییر یافته بوده است.

«واو» معدوله

حمزه اصفهانی (متوفی در حوالی سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ هـ.ق) «خو» را حرفی که میان «خ» و «و» است میدانند. این حرف، صامتی مرکب از «خ» و «و» (w) یعنی صامتی ملازی لبی است به این صورت که در آن واحد از دو مخرج ملاز و لب ادا میگردد (خانلری، ۱۳۵۰، ج ۲، ۱۸۵). این حرف در واژه‌هایی مانند: خواب، خویش، خوش، خورد وجود داشته است و بعدها جزء دوم این حرف را، «واو» معدوله نامیده‌اند، به این دلیل که از آن عدول کرده و به حرف دیگر متکلم میشوند و آن به تلفظ در نمی‌آید (میرجمال‌الدین حسینی ۱۳۵۱). این حرف در فارسی رسمی امروز وجود ندارد، و به عبارت دیگر «w» از آن حذف شده و «خ» مانده است. واج «خو» در نخستین قرنهای بعد از اسلام در زبان فارسی وجود داشته، اما اینکه در زمان حافظ یعنی تا قرن هشتم بوده یا نه، نکته‌ایست قابل بررسی. نظرات محققان معاصر درباره زمان حذف این حرف به این شرح است:

ملك الشعرای بهار معتقد است که در قرون اخیر تلفظ این حرف فراموش شده و تنها کردن مغرب ایران آن را درست تلفظ می‌کنند (بهار، محمد تقی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۹۰). دکتر خانلری می‌نویسد که بعدها تلفظ اصیل آن از بین رفته (خانلری، ۱۳۵۰، ج ۲، ۱۸۵)، اما در بسیاری از لهجه‌های محلی ایران هنوز به صورت اصلی باقی است (خانلری ۱۳۳۷، ۱۰۶).

دکتر علی اشرف صادقی می‌نویسد که تردیدی نیست که تلفظ «خو» در آن زمان (زمان نوشتن کتاب تفسیر *پاك* یعنی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم) و تا قرنهای بعد از آن در زبان فارسی وجود داشته است (صادقی، ۱۳۵۰).

آقای ابوالحسن نجفی معتقد است که خصوصیت لبی این واج که زمانی ملفوظ و محسوس بوده به مرور از میان رفته است. در عین حال تغییری هم در مصوت دنباله این صامت

روی داده، بدین معنی که اگر «a» بوده به «o» بدل شده است... با این همه باید دانست که این دو تحول همراه نبوده و تحول دوم یعنی تبدیل «a» به «o» ظاهراً در دوره اخیر صورت گرفته است، بطوریکه در همه اشعار فارسی تا یکی دو قرن اخیر واژه‌هایی از قبیل خوش خور، خوی... را باید خش (xaš)، خر (xar)، خی (xay) تلفظ کرد و گرنه در بسیاری از موارد قافیه اشعار مخدوش میشود (نجفی ۱۳۵۸، ۵-۴۴).

می بینیم که آقای نجفی زمان حذف «و» را تعیین نمی کند بلکه می گوید ابدال «a» به «o» همزمان با حذف خصوصیت لبی این واج (واو معدوله) صورت نگرفته بلکه مربوط به یکی دو قرن اخیر است.

اول، در پاسخ نظر ایشان در مورد اینکه «در همه اشعار فارسی تا یکی دو قرن اخیر واژه‌هایی از قبیل خوش، خور، خوی را باید خش، خر، خَی تلفظ کرد و گرنه در بسیاری از موارد قافیه اشعار مخدوش میشود» باید گفت این نحوه تلفظ (خش، خر، خَی) همانطور که خود گفته‌اند مربوط به قافیه است و ربطی به زبان مردم (در غیر شعر) ندارد؛ به عبارت دیگر پس از ابدال واج «خو» به «خ»، همزمان با ابدال فتحه بعد از «خو» به ضمه (در صورتیکه بعد از «خو» فتحه بوده است) مردم واژه‌هایی مانند خوش، خور، خوی را به صورت XOY, XOR, XOŠ تلفظ می کرده‌اند اما وقتی این واژه‌ها قافیه شعر قرار می‌گرفته است، مثلاً در این اشعار:

چو بشنید خاقان دلش گشت خوش بخندید خاتون خورشید فش

(فردوسی)

چو بینم که درویش و مسکین نخورد به کام اندرم لقمه زهر است و درد

(سعدی)

ای ز شرم عارضت گل کرده خوی پر عرق پیش عقیقت جام می

(حافظ)

فقط به ضرورت قافیه به صورت «خَش»، «خَر»، «خَی» تلفظ میشده و میشود و اگر چنین واژه‌هایی قافیه شعر قرار نمی گرفته‌اند مسلماً به صورت XOY, XOR, XOŠ تلفظ میشده‌اند مثلاً در این شعر سعدی:

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خوردند چو بنگری همه بر زیگران یکدگریم

پس از تغییر واج x^w ، واژه‌های «بخوردیم» و «خوردند» هیچگاه به صورت «بخردیم» و «خردند» تلفظ نمیشده و نمیشود، بنابراین پس از حذف خصوصیت لبی «خو» و ابدال «a» به «o» واژه‌های مورد بحث تنها بخاطر رعایت قافیه با فتحه تلفظ میشده است. لذا این نحوه تلفظ هرگز دلیل نیست بر اینکه در واج «خو» ابتدا خصوصیت لبی حذف شده و بعدها فتحه به

ضمه بدل گردیده است.

از طرفی بعد از صورت گرفتن ابدال در واج «خو» و فتحه ما بعد آن (چنانکه خواهیم گفت بعد از قرن نهم این دو ابدال صورت گرفته است) شاعران سنت گرا به ضرورت قافیه این واژه‌ها را، همانند گذشته با فتحه - ولی بدون «و» معدوله - قافیه میساخته‌اند، مثلاً «خوش» را با «فش» و «خور» را با «زَر» قافیه میکرده‌اند، چنانکه به طنز گفته‌اند «در تنگنای قافیه خورشید خر شود» و طبعاً در خواندن شعر این گونه واژه‌ها با فتحه تلفظ می‌شده است.

بعلاوه کاربرد و تلفظ این گونه واژه‌ها به این طریق در یکی دو قرن اخیر پایان نیافته بلکه تا دوره معاصر معمول بوده است، زیرا نه تنها کسانی چون پروین اعتصامی و ملک الشعرای بهار گاه این واژه‌ها را در قافیه اشعار با تلفظ فتحه به کار برده‌اند بلکه حتی محمدحسین شهریار نیز چنین کرده است، مثلاً در شعر:

شب زفاف تو کز خاک داشتم بستر به خشت نیز دریغ آدمم نوازش سر
چو دیدم: جهان آینه است از هر سو فروغ حسن و تجلی به صورتی درخور

ثانیاً حذف خصوصیت لبی واج «خو» باید به این دلیل بوده باشد که این صامت، مرکب از دو واج x و w است با دو واجگاه کاملاً از هم دور، اولی نرم‌کامی است و دومی لبی و لذا تلفظ آن دشوار بوده است و نیم مصوت w حذف شده است و اگر قبل از «خو» فتحه بوده، فتحه نیز بدل به ضمه گردیده است، اما نه به این صورت که ابتدا «و» معدوله حذف شده و پس از قرن‌ها فتحه بدل به ضمه شده باشد. به عبارت دیگر اگر ابتدا «و» معدوله حذف شده باشد دیگر دلیلی وجود ندارد که بعدها فتحه بدل به ضمه شود، یعنی همانگونه که $x^w\text{âst}$ و $x^w\text{îš}$ به $x\text{âst}$ و $x\text{îš}$ بدل شده، واژه‌ای مانند $x^w\text{ad}$ هم به $x\text{ad}$ بدل می‌شد که تلفظ آن در زبان بسیار عادی و ساده است و دلیلی وجود نداشت که بعداً به صورت $x\text{od}$ تلفظ شود، و حال آنکه همزمان بودن ابدال «a» به «o» با حذف خصوصیت لبی «خو» از نظر آواشناسی بسیار عادی و طبیعی است، زیرا در تلفظ «w» لبها به حالت گرد درمی‌آید همانگونه که در تلفظ «o» گرد میشود. لذا به مرور که نیم مصوت حذف می‌گردیده، حالت گردی لبها، طبق قانون کم‌کوشی، سبب ابدال «a» (که مصوتی کوتاه است) به «o» شده است. حتی ارجح آنست که بگوییم ابدال «a» به «o» کمی زودتر از حذف خصوصیت لبی صورت گرفته است، یعنی واژه‌ای مثل $x^w\text{ard}$ ابتدا طبق قانون کم‌کوشی بدل به $x^w\text{ord}$ شده است و بعد «w» به راحتی حذف گردیده است، زیرا پس از ابدال «a» به «o»، خصوصیت گردی لب در نیم مصوت «w» در مصوت «o» هم وجود داشته است. بنابراین نه تنها ابدال فتحه به ضمه بعد از حذف «و» معدوله صورت نگرفته بلکه اندکی

هم زودتر انجام گرفته است.^۱

با این ترتیب می بینیم که محققان، زمان حذف «و» معدوله را مشخص نکرده اند یا فقط از روی حدس زمان صورت گرفتن این تحول را در قرنهای اخیر پنداشته اند. حال چگونه میتوان به زمان صورت گرفتن این ابدال یعنی حذف «و» معدوله پی برد؟ برای رسیدن به این تاریخ دو راه وجود دارد:

۱- طبق نظر حمزه اصفهانی در قرن چهارم «و» معدوله وجود داشته و در قرن هفتم نیز خواجه نصیر آن را تأیید کرده است. در اوایل قرن یازدهم (سال ۱۰۱۷) مؤلف فرهنگ جهانگیری میگوید که این «و» واوی است که جمعی آنرا معدوله میگویند بدان جهت که از آن عدول نموده به حرف دیگر متکلم میشوند و آن نیک به تلفظ در نمی آید. در اوایل قرن سیزدهم مؤلف فرهنگ آندراج مطالب فرهنگ جهانگیری را تکرار میکند اما در آغاز مینویسد واوی است که به تلفظ در نمی آید.

اگر گفته فرهنگ نویسان را معتبر بدانیم باید بگوئیم که لا اقل در قرن سیزدهم «و» معدوله حذف شده بوده و در قرن یازدهم وجود داشته است، اما فرهنگ نویسان معمولاً تلفظ قدیم را اصل و درست میدانند و تلفظ جدید را ضبط نمیکنند. لذا از نظر زمان حذف و ابدال واجها گنجهای آنان معمولاً اعتباری ندارد.

۲- از طریق بررسی «و» معدوله در قافیه شعر نیز میتوان زمان حذف آن را دریافت. البته «و» معدوله جزو حروف قافیه نیست، لذا چه «و» معدوله حذف شده باشد، چه نشده باشد در قافیه شعر تأثیری ندارد، مثلاً در این ابیات فردوسی:

تو پیکان همی داری و رای راست ولیکن فلك را بر اینست خواست

بر او شد آنکس که درویش بود وگر خوردش از کوشش خویش بود
واژه های «خواست» و «خویش» را چه با «و» معدوله بخوانیم و چه با حذف آن، در قافیه شعر تأثیری ندارد. اما در واژه هایی که بعد از «خو» (x^w) فتحه بوده است، چون این مصوت (فتحه) کوتاه بوده، تحت تأثیر گردی لبها (که در تلفظ «و» معدوله وجود دارد) بدل به مصوت

۱. در فرهنگ فارسی معین تلفظ قدیمی «و» معدوله به صورت «xv» آمده مانند خور، خوش، خود... اما تلفظ «خوی» هم به صورت xvay آمده و هم xāy. اگر منظور در قافیه شعر باشد درست است اما اگر منظور در غیر شعر باشد خطاست، زیرا ابدال «o» - چنانکه گفتیم - قاعدتاً باید قبل از حذف^w صورت گرفته باشد. بنا بر این در غیر قافیه تلفظ قدیمی این واژه x^way است و تلفظ جدیدش xoy.

ضمه شده، مثلا در واژه‌های خود، خور، خوش، خورد... همزمان یا قبل از حذف «و» معدوله، فتحه بدل به ضمه شده است، لذا پس از ابدال واج «خو» دیگر واژه‌های «خورد» با «سرد» و «خوش» با «فش» و... نمی‌توانسته قافیه بشود.

البته بعد از حذف «و» نیز بسیاری از شاعران طبق سنت آن را بکار برده‌اند، ولی زمانی که در شعر واژه‌هایی مانند «خورد»، با «برد» و «خود» با «شد» قافیه شده بیشک «و» معدوله حذف به عبارت دیگر حذف «و» عادی گشته بوده است.

با بررسی قافیه اشعار می‌بینیم که تا قرن نهم در دیوان هیچیک از شاعران اثری از ابدال «a»ی بعد از «و» معدوله به «o» نیست. تنها در دیوان شاه نعمت‌الله ولی شاعر قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم (۷۳۰-۸۳۴) در دو مورد واژه «خورد» با «مرد» و «برد» قافیه شده است:

هر که بد زیست عاقبت بد مرد
 نیک و بد هر چه کرد با خود برد...
 همچو سید مدام سرمست است
 از می او کسی که جامی خورد

ناجو انمردی که او در عشق جانان جان‌نداد
 تا بزرگی کرد تدبیری که نانی را خورد
 حذف «و» معدوله و ابدال «a» به «o» باید در نیمه دوم قرن هشتم آغاز و در نیمه اول قرن نهم بتدریج کمابیش عادی شده باشد ولی هنوز مدتی وقت لازم بوده است تا کاملا عادی شود و رسمیت پیدا کند تا شاعران آن را به کار ببرند. تنها شاه نعمت‌الله که چندان پایبند سنت نبوده است آن را به کار برده است و آن هم در دو مورد فوق در موارد دیگر سنت را حفظ کرده است، مثلا در این اشعار:

به حکایت شراب نتوان خورد
 عشق بازی به عقل نتوان کرد

ساقی جام سوی ما آورد
 نزد ما خوشتر است از ماورد
 همچنین در غزل‌های شماره‌های ۵۱۵، ۵۱۹، ۱۳۹۲، ۱۴۲۱ و غیره (رک. شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۵۲) از جمله مواردی که دلالت دارد بر اینکه شاه نعمت‌الله زیاد پایبند سنت نبوده است

کاربرد واژه‌های «تو» (ضمیر) و «دو» با تلفظ tu و du است^۲ که اگرچه غلط نیست^۳ اما اکثر شاعران بویژه در قرن هشتم و اوایل قرن نهم از به کار بردن آن خودداری می‌کرده‌اند. از شاه نعمت‌الله که بگذریم دیگر شاعران قرن نهم «و» معدوله را به همان صورت قدیم به کار برده‌اند، مانند جامی (متوفی ۸۹۸)، خیالی بخارایی (۸۶۲)، عصمت بخارایی (۸۲۹)، امیر شاهی (۸۵۷)، قاسم انوار (۸۳۷)، علیشیر نوایی (۹۰۶) و شاه داعی (۸۷۰)، فقط در دیوان اهلی شیرازی شاعر نیمه دوم قرن نهم و نیمه اول قرن دهم واژه «خورد» با «برد» قافیه شده است:

این همه جانی که مسکین کوهکن در عشق کند وین همه سعی که او برد از پی شیرین که برد
خسروت از لعل شیرین مست و او مخمور غم جان سکندر کند و آب زندگانی خضر خورد



مرا ملا معین کردنی دوش به دعوت در سرای خویشان برد
ز آش بی نمک مطبخ چی او که او سگ سخت اما کردنی خورد (کذا)
با توجه به قافیه این دو شعر اهلی شیرازی و اینکه اهلی همه جا قافیه را رعایت کرده است، باید گفت که ابدال «x» به «خ» و «a» به «o» که در نیمه اول قرن نهم کمابیش عادی شده بود، از نیمه دوم قرن نهم، بتدریج رسمیت یافته و در شعر راه پیدا کرده است. البته اهلی این تحول را در قافیه غزل به کار نبرده و در دو بیتی به کار گرفته است، ولی در قرن دهم شاعران بیشتری از تلفظ جدید در قافیه شعر، از جمله غزل، استفاده کرده‌اند، مانند عرفی شیرازی، غزالی مشهدی و قاسمی گنابادی و غیره که در اینجا بیتی از هر کدام به عنوان شاهد نقل می‌کنیم:

تیشه هر داغ که بر سنگ خورد لذت آن بر دل آن سنگ برد (عرفی)



۲. مثلاً در این شعر

دو سخن می‌شنو یکی میگو سخن او بگو ولی با او...
تو چنین غافل و به خود مشغول لحظه‌ای نیست حضرتش بی تو (ص ۵۹۱)
در صفحات ۲۵۴، ۴۶۷، ۵۹۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۴۳، ۶۴۷، ۷۷۳ و غیره دیوان شاه نعمت‌الله نیز مثالهای دیگری هست.
۳. «دو» و «تو» در زبان پهلوی به صورت dō و tō تلفظ میشده است (رک. فرهنگ فارسی معین) یعنی با «و» مجهول. «و» مجهول بعدها (در نیمه دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم) بدل به «u» شده است، اما چون در این دو کلمه پایانی بوده به دو صوت «o» و «u» تبدیل شده که گونه‌های آزاد یکدیگر بوده‌اند: اولی بر کار برد و دومی کم کار برد. امروز نیز در بعضی از لهجه‌ها از جمله مشهدی اصیل «دو» به صورت du تلفظ میشود. بعضی از شاعران دیگر نیز گاه «تو» و «دو» را با «u» به کار برده‌اند مانند فردوسی، ناصر خسرو، سوزنی، مولوی (رک لغت نامه دهخدا زیر عنوان‌های «دو» و «تو»).

هرکه می‌عشق از این جام خورد زندگی یافت که هرگز نمرود(غزالی)

بگفتا خواهی از سودای او مرد ترا گفتم چرا باید غم خورد (قاسمی)
با این ترتیب تحول «x^w» و فتحه بعد از آن در نیمه دوم قرن هشتم آغاز شده و در قرن نهم کاملاً پایان گرفته بوده است و اینکه بعضی از محققان گفته‌اند در قرون متأخر این تحول رخ داده، سخنشان از روی حدس است و اعتبار علمی ندارد. بنابراین در زمان حافظ یعنی قرن هشتم این ابدال هنوز صورت نگرفته بوده و به عبارت دیگر در فارسی عصر حافظ واج x^w وجود داشته است.

ناگفته نماند که مؤلف صحاح الفرس (محمد بن هندوشاه نخجوانی، ۱۳۳۵) (مکتوب در قرن هشتم) که بندرت تلفظ واژه‌ها را به دست می‌دهد، لغت «خوی» به معنی عرق را با خاء مفتوح x^way دانسته است. (البته درباره «و» معدوله و «ی» بعد از آن در این واژه سخن نگفته است)^۴. اما در فرهنگ جهانگیری نیز واژه‌های خوی، خور، خوند به فتح «خ» و با «و» معدوله آمده است، مفتوح دانستن «خ» یعنی «x^w» دلیل است بر اینکه در قرن هشتم هنوز «و» معدوله تحول نیافته بوده است.

«ی» و «و» مجهول

ابوحاتم رازی و حمزه اصفهانی از دو مصوت یاد میکنند که در قرنهای نخستین اسلامی در زبان فارسی بوده است و امروز نیست. این دو مصوت که «و» و «ی» مجهول نامیده شده، به صورت «ō» و «ē» تلفظ میشده است، چنانکه در واژه‌های گور، زور، آشوب و شیر (اسد)، سیر (مشبع) و غیره. «و» مجهول به «u» بدل شده (گاه به «ow» مثلاً در واژه نو و بندرت به «o» مثلاً در واژه نوک) و «ی» مجهول به «i» (و بندرت به «e» مثلاً در واژه نکو). اکنون باید بررسی کرد که آیا این دو مصوت تا روزگاہ حافظ یعنی قرن هشتم وجود داشته است یا نه؟ آنچه مسلم است، «ی» مجهول تا قرن هفتم بوده، زیرا علاوه بر اینکه خواجه نصیر وجود آن را متذکر میشود (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳) شمس قیس رازی میگوید «ی معلوم و مجهول را در قوافی جمع نشاید کرد.» (شمس الدین محمد بن قیس رازی، ۲۵۴). در عمل نیز شاعران تا این زمان این دو «ی» را قافیه نکرده‌اند. اما ببینیم نظر محققان معاصر در مورد زمان ابدال «و» و «ی» مجهول چیست؟

۴. قبلاً دیدیم که ابدال فتحه به ضمه با تحول x^w همزمان یا قبل از آن بوده است.

ملك الشعراى بهار معتقد است که «و» و «ی» مجهول در قرنهای اخیر از میان رفته ولی هنوز فارسی زبانان افغانستان و پاکستان و هندوستان بین «و» و «ی» مجهول و معلوم فرق میگذارند. (بهار، ۱۳۳۷، ج ۱، ۱۹۰)

دکتر پرویز خانلری مینویسد که تلفظ این دو حرف مجهول در فارسی دری در چند قرن اخیر تغییر یافته، به «و» و «ی» معروف بدل شده است. سپس میافزاید که شاعران قرن چهارم تا هفتم «و» و «ی» مجهول را با «و» و «ی» معروف قافیه نمیکرده‌اند و از همین جا پیداست که تلفظ آنها به حدی متفاوت بوده که شنوندگان به آسانی آن تفاوت را درمی‌یافته‌اند (ناتل خانلری، ۱۳۳۷، ۹۶).

سخن دکتر خانلری متناقض به نظر میرسد، زیرا اول میگوید که ابدال حروف مجهول به معلوم از چند قرن پیش صورت گرفته (این همان نظر ملك الشعراى بهار است) و اصطلاح چند قرن در برابر قرنهای چهارم تا پانزدهم باید محدود به دو، سه، چهار، و حداکثر پنج باشد، و از طرفی بعد افزوده که شاعران قرن چهارم تا هفتم، «و» و «ی» مجهول را با معروف قافیه نمیکرده‌اند...

این سخن حاکی است که از قرن هفتم به بعد مردم آن تفاوت را به آسانی در نمی‌یافته‌اند و به عبارت دیگر تفاوت از میان رفته بوده است، یعنی «و» و «ی» مجهول وجود نداشته است، لذا باید گفت که شاعران نیز از این زمان یعنی از قرن هفتم به بعد حروف معلوم را با مجهول نمیتوانسته‌اند قافیه بسازند.

دکتر خانلری برای این نظر خود سندی ارائه نمی‌دهد اما گویا سخنش برداشتی باشد از سخن شمس قیس که در قرن هفتم نوشته «ی» معروف و مجهول را در قوافی جمع نشاید کرد. در هر حال این نظر چه برداشتی از سخن شمس قیس باشد و چه نباشد، درست نمی‌نماید، زیرا:

اولاً شمس قیس در زمان خود گرچه قافیه ساختن «ی» معلوم و مجهول را مردود می‌شمارد، اما در مورد «و» نظرش دیگر است و میگوید که جمع میان مرفوع معروف (واو معلوم) و مرفوع مجهول (واو مجهول) را بیشتر شعرا روا داشته‌اند (شمس الدین محمد بن قیس رازی، ص ۲۵۵)، و برای مثال اشعاری از انوری و سنائی (شاعران قرن ششم) نقل میکند. به عبارت دیگر در قرن ششم ابدال «و» مجهول به معلوم صورت گرفته بوده و به حدی عادی بوده که شاعران از جمله انوری و سنائی آنها را با هم قافیه میساخته‌اند، در صورتیکه خانلری بدون هیچ سندی مینویسد که شاعران تا قرن هفتم واو و یاء معلوم را با مجهول قافیه نمی‌ساخته‌اند.

ثانیاً برخلاف نظر خانلری، در مورد «ی» مجهول نیز تنها شاعران قرن چهارم تا هفتم نیستند که «ی» معلوم را با مجهول قافیه نمی‌کنند بلکه تا چند قرن بعد نیز این ویژگی در قافیه رعایت می‌شده، از جمله در شعر حافظ «ی» مجهول با «ی» معلوم قافیه نشده است، مثلاً در غزلهایی به مطلع:

نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم

قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود

به تیغم گر کشد دستش نگیرم وگر تیرم زند منت پذیرم

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تکفیر می‌کند
و موارد دیگر، «ی» معلوم با مجهول قافیه نشده است و همه واژه‌ها با «ی» معلوم است، یعنی: پذیر، حقیر، زیر، (در برابر بم) تقصیر، ضمیر، پیر، زنجیر، کبیر، تیر، ظهیر، تدبیر، شبگیر، صغیر، اسیر، گیر، تقریر، تحریر، تصویر، توفیر، تذکیر، تقدیر، تاخیر، تفسیر، دستگیر، تزویر، تغییر، تکفیر. برعکس در غزلهایی مانند:

دلم رمیده شد و غافل من درویش که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش

من خرابم ز غم یار خراباتی خویش میزند غمزه او ناوک غم بر دل ریش

همه واژه‌های قافیه یعنی واژه‌های درویش، پیش، کیش، ریش، خویش، نیش و غیره با «ی» مجهول هستند. البته اگر فرهنگ معین را در تعیین معلوم و مجهول بودن «ی» معتبر بدانیم، حافظ در غزل اخیر «ی» معلوم را با مجهول قافیه ساخته است زیرا بر مبنای فرهنگ معین واژه‌های پیش، ریش، کیش، نیش، در فارسی قدیم با «ی» مجهول بوده اما واژه‌های «خویش» و «پیش» گرچه در زبان پهلوی با «ی» مجهول تلفظ می‌شده است، در فارسی قدیم با «ی» معلوم بوده و واژه «درویش» نه تنها در فارسی قدیم بلکه در زبان پهلوی هم با «ی» معلوم تلفظ می‌شده است. با مراجعه به دیوان انوری می‌بینیم که انوری نیز در شعر:

ای فلک با کمال تو ناقص وی جهان بی‌نوال تو درویش

عینا همین واژه‌ها را با هم قافیه ساخته است. در این صورت باید یکی از این دو نظر را بپذیریم:

۱. بگوئیم نظر دکتر معین درست است. در این صورت باید گفت که انوری نیز «ی» معلوم را با مجهول قافیه کرده است، اما این برخلاف نظر شمس قیس است (چه او معتقد است که اکثر شعرا «و» معلوم و مجهول را قافیه می‌سازند و نگفته که «ی» معلوم و مجهول را قافیه می‌سازند. بعلاوه هم اکنون در گونه‌ها و گویشهایی که «ی» مجهول در آنها وجود دارد، این واژه‌ها و از جمله واژه «درویش» با «ی» مجهول تلفظ میشوند).

۲. معتقد شویم که ضبط دکتر معین در مورد معلوم و مجهول بودن «ی» اشکال دارد. توجه به نظر شمس قیس که در زمان او «ی» مجهول در فارسی وجود داشته و اینکه عملاً انوری و دیگر شاعران حتی تا قرن یازدهم واژه‌هایی مانند شیر (اسد) و سیر (ضد گرسنه) را که «ی» مجهول دارند با واژه‌هایی که «ی» معلوم دارند قافیه نساخته‌اند باید اشکال در ضبط معین باشد نه در شعر انوری و حافظ. عجیب‌تر اینکه دکتر معین در یک مورد سه واژه «زیر، دیر و دلیر» را که مجهول بودن «ی» در آنها مسلم است با «ی» معلوم آورده است و حال آنکه شاعران همه در این واژه‌ها حرف «ی» را مجهول گرفته‌اند. مثلاً منوچهری در مسقط خزانه واژه‌های «زیر» و «دیر» را با شیر (اسد) و شمشیر قافیه ساخته است. بعلاوه خواجه نصیر نیز این دو واژه را با «ی» مجهول میداند (خانلری، ۱۳۳۷، ۹۶) و مهمتر از همه اینکه دکتر معین خود نیز زیر عنوان «ی» واژه‌های «دلیر، دیر، زیر، سیر، (ضد گرسنه) را با «ی» مجهول آورده است، اما زیر عنوان واژه‌های دیر، دلیر (ترتیب الفبایی فرهنگ) «ی» این دو واژه را معلوم ضبط کرده است؛ همچنین «ی» مجهول واژه «زیر» و حتی تلفظ پهلوی «زیر» را نیز زیر آورده است، و حال آنکه تلفظ قدیم واژه‌های شمشیر، سیر (ضد گرسنه) را برعکس با «ی» مجهول ضبط کرده است. با این ترتیب فرهنگ معین از نظر مشخص کردن «ی» مجهول و معلوم چندان قابل اعتماد نیست و درست آن است که بگوئیم واژه‌هایی که انوری و حافظ و دیگر شاعران قافیه ساخته‌اند (خویش، نیش، درویش...) همه با «ی» مجهول تلفظ میشده است (همانگونه که شمس قیس در آنها اشکالی از نظر قافیه ندیده است).

به هر حال گرچه محققان زمان درست ابدال «ی» مجهول به معلوم را مشخص نکرده‌اند، اما با مراجعه به دیوان شاعران می‌بینیم که نه تنها تفکیک میان «ی» معلوم با مجهول در قافیه مختص به قرون چهارم تا هفتم نیست، بلکه در قرن نهم جامی هم «ی» مجهول را با معلوم قافیه نمی‌سازد. در قرن دهم وحشی بافقی و محتشم کاشانی نیز «ی» معلوم را با مجهول قافیه نساخته‌اند، اما در قرن یازدهم صائب تبریزی و فیض کاشانی و طالب آملی و کلیم کاشانی

«ی» معلوم را با مجهول قافیه ساخته‌اند. به عبارت دیگر در قرن یازدهم ابدال «ی» مجهول به معلوم صورت گرفته و رایج شده بوده است، زیرا از آنجا که شاعران این دوره «ی» معلوم و مجهول را یکسان تلفظ میکرده‌اند دیگر اشکالی از نظر موسیقی قافیه در قافیه ساختن آنها نمی‌دیده‌اند و به راحتی واژه‌هایی مانند پیش و بیش را (که قبلاً با «ی» مجهول تلفظ میشده) با تفتیش و میش (که با «ی» معلوم هستند) قافیه می‌ساخته‌اند.^۵ از آنجا که در حروف قافیه شعر فارسی اختلاف مصوتها مخصوصاً مصوتهای بلند هرگز مجاز نیست^۶ لذا زمانی که «و» مجهول وجود داشته یعنی به صورت ضمه ممتد (ō) تلفظ میشده، از نظر موسیقی قافیه کاملاً غلط و غیرطبیعی بوده که شاعر آن را با «و» معلوم قافیه سازد؛ لذا در آن زمان یعنی قرن چهارم و پنجم واژه‌های شور (šōr) به معنی با نمک، و زور (zōr) به معنی نیرو و قدرت با «مامور» و «مستور» قافیه نمی‌شده است، یعنی گوش آنها را هم قافیه حس نمی‌کرده است،^۷ اما رفته‌رفته در نیمه دوم قرن پنجم «و» مجهول به «و» معلوم بدل شده چندانکه در قرن ششم شاعران میان این دو تفاوتی ندیده‌اند و بر احتی واژه‌های «شور»، «زور»، «گور» و «کور» را با واژه‌های «نور» و «مستور» قافیه کرده‌اند. بنابراین جای شکی نمی‌ماند که «و» مجهول به مرور زمان در قرن ششم به «و» معلوم بدل شده است و اینکه محققان معاصر ابدال «و» مجهول را همزمان با «ی» مجهول و در قرون اخیر دانسته‌اند نمی‌تواند درست باشد؛ حتی اینکه خواجه نصیر «و» مجهول را جزو حروف فارسی می‌شمارد نمی‌توان گفت منظور این بوده که «و» مجهول در فارسی زمان خود او وجود داشته. البته در زمان خواجه نصیر و حتی امروز در بعضی از لهجه‌های فارسی «و» مجهول هست.

به هر حال در زمان حافظ «ی» مجهول وجود داشته اما «و» مجهول از میان رفته بوده است.

مصوت‌های دیگر فارسی

در فارسی فصیح و ادبی امروز گرچه مصوت‌های کوتاه (a, e, o) با هم‌تاهای بلندشان تفاوت

۵. ناگفته نماند که بندرت و بطور استثنا بعضی از شاعران در شعری با قافیه «ی» معلوم، واژه‌ای با «ی» مجهول را به ضرورت قافیه آورده‌اند، مانند ناصر خسرو که در یک مورد شیر (اسد) را با «امیر» قافیه کرده است در قصیده‌ای به مطلع: «اگر بر تن خویش سالار و میرم». مولوی نیز گرچه خود می‌گوید:

«آن دگر شیر است کادم می‌درد (می‌خورد) وان دگر شیر است کادم می‌خورد»
اما در شعر: «در سماع عاشقان زد فر و تابش بر اثیر»، واژه سیر (مشبع) را با اثیر، نظیر... قافیه ساخته است.

۶. مصوت‌های کوتاه نیز نمی‌تواند متفاوت باشد، مگر اینکه قافیه حروف الحاقی داشته باشد مثلاً: دشت با مشت قافیه نمی‌شود اما دشتش با مشتش قافیه می‌گردد.

۷. البته در «و» مجهول نیز همانند «ی» مجهول بندرت استثنا وجود داشته است.

کمی دارد، اما این اختلاف نقش ممیزه ندارد و اختلاف اصلی ناشی از جایگاه تلفظ مصوتهاست. در فارسی قدیم مصوتها چنین نبوده است و کمیت مصوتها نقش ممیزه داشته است. دکتر علی اشرف صادقی به دلایلی ثابت میکند که در فارسی سه چهار قرن بعد از اسلام (علاوه بر مصوتهای مجهول) در زبان فارسی سه مصوت کوتاه a, i, u وجود داشته و با ممتد تلفظ کردن این سه مصوت کوتاه، مصوتهای بلند ā, î, û حاصل میشده است (صادقی، ۱۳۵۷، ۱۲۹)

مصوت بلند	مصوت کوتاه
ā	a
î	i
û	u

به عبارت دیگر مصوتهای کوتاه و بلند فارسی در آن زمان مانند زبان پهلوی و عربی بوده است. دلایلی که دکتر صادقی برای اثبات این نظر میاورد عبارتست از:

۱. فارسی دری دنباله زبان پهلوی است و از آنجا که در زبان پهلوی مصوتهای کوتاه و بلند همین گونه بوده طبیعی است که در فارسی قرنهای نخستین نیز مصوتها چنین باشد.
 ۲. دانشمندانی مانند سیبویه و حمزه اصفهانی و غیره که واجهای عربی و فارسی را با هم مقایسه کرده اند هر جا اختلافی دیده اند آن را یادآور شده اند، همچنانکه مصوتهای مجهول را ذکر کرده اند، اما به تفاوت مصوتهای کوتاه و بلند فارسی و عربی اشاره نکرده اند و از اینجا معلوم است که این مصوتهای بلند و کوتاه فارسی همانند مصوتهای عربی بوده، یعنی اختلاف اصلی مصوتهای کوتاه و بلند ناشی از امتداد آنها بوده است.

۳. اگر اختلاف امتداد در مصوتهای فارسی نقش ممیزه نمیداشت وزن شعر فارسی نمی توانست کمی باشد، زیرا وزن شعر زبانهایی میتواند کمی باشد که اختلاف امتداد در مصوتهای کوتاه و بلند نقش ممیزه داشته باشد و دلایل دیگر.

دکتر صادقی معتقد است که به دلایلی تحول این مصوتها به صورت امروزی بعد از قرن نهم صورت گرفته است (صادقی، ۱۳۵۷، ۱۳۱) بنابراین در زمان حافظ واژه‌هایی مانند گل، گرفت، زمین، و نگار به صورت nigār, zamīn, girift, gul تلفظ میشده است.

دکتر معین نیز در فرهنگ خود مینویسد که در قدیم کسره به صورت i و ضمه به صورت u تلفظ میشده است اما زمان ابدال آنها را مشخص نکرده است (معین، ج ۱، مقدمه).

ذال معجمه

در فارسی قدیم واژه‌هایی مانند باد، بید، شنود و سبد را به صورت باز، بیذ، شنوذ و سبذ تلفظ میکرده‌اند، یعنی با «ذ» سایشی پشت‌دندانی ضعیف (صادقی ۱۳۵۷، ۱۲۶) و شاعران واژه‌هایی مانند «رود» و «بود» و «سود» را با «مأخوذ»، و «باد» و «شاد» را با «نفاذ» قافیه می‌ساخته‌اند. شمس قیس رازی از این حرف یاد کرده است و از قاعده‌ای که برای ذال معجمه می‌دهد (شمس‌الدین محمد بن قیس رازی ۱۳۳۶، ۲۰-۲۲۱)، پیداست که این حرف، واج (فونم) نبوده بلکه گونه‌ای از دال بوده است یا دقیقتر بگوییم در توزیع تکمیلی با دال بوده است. به عبارت دیگر دال بعد از مصوت، خود به خود به صورت ذال تلفظ می‌شده است، یعنی همه جا دال بوده، جز بعد از مصوت که ذال تلفظ می‌شده است. لذا هیچگاه جانشین سازی دال با ذال در واژه‌های فارسی تغییر معنایی به وجود نمی‌آورده است و به این دلیل حتی در جاهایی که دال تلفظ می‌شده است اگر کسی «ذال» تلفظ میکرده (چون باعث تغییر معنا نمی‌شده) چندان غیر عادی نبوده است، همانگونه که در فارسی عامیانه گرچه واج «ژ» وجود ندارد اما «ج» قبل از «د» (Jd) خود به خود بدل به «ژ» می‌شود یعنی «ج» دو صورت دارد: همه جا «ج» است، فقط قبل از «د» به صورت «ژ» تلفظ می‌شود. مثلاً واژه‌های وجدان و سجده به صورت وژدان و سژده تلفظ میگردند؛ حال اگر در گونه‌های عامیانه کسی به جای وژدان، وجدان هم بگوید غیر عادی نیست.

در مورد زمان تغییر ذال معجمه به دال باید گفت که این تغییر در همه جای ایران همزمان نبوده است. شمس قیس در قرن هفتم میگوید که در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند (همان، ۲۲۱). از آنجا که در نسخه خطی تفسیر قرآن *یاک بعضی از جاها «ذ» معجمه به صورت «د» آمده*، دکتر صادقی معتقد است که چون این تفسیر در شرق ایران نوشته شده میتوان نتیجه گرفت که تحول ذال معجمه از قرن پنجم و یا کمی قبل از آن شروع شده و در زمان تألیف *المعجم* (قرن هفتم) پایان یافته است (صادقی، ۱۳۵۰، ۱۴۶). (گرچه در اینجا تصریح نشده که پایان یافتن تحول در قرن هفتم در همان جاهایی منظور است که شمس قیس میگوید، اما ظاهراً میباید به این صورت باشد.) دکتر خانلری میگوید اینکه در آغاز قرن هفتم شمس قیس و خواجه نصیر برای تشخیص این دو صامت محتاج به ذکر یا وضع قاعده شده‌اند خود دلیل است که در این زمان دیگر در زبان جاری این تفاوت مشهود نبوده است و مانند دال تلفظ می‌شده است (خانلری، ج ۲، ۱۳۵۰، ۱۸۷). در این سخن جای بحث است، زیرا اینکه شمس قیس تصریح میکند که در غزنین و بلخ و ماوراءالنهر، دیگر ذال وجود ندارد دلیل است بر اینکه در سایر جاها ذال وجود

داشته است. مثلاً در همین قرن می بینیم که مولوی بلخی در قافیه غزلیات شمس تفاوتی میان ذال معجمه و دال مهمله نمی گذارد و همه ذال ها را با دال ها قافیه میسازد و حال آنکه سعدی که معاصر اوست تفاوت این دو را رعایت میکند. حال باید دید ذال تا چه زمان کاربرد داشته است.

به نظر میرسد تا زمانی که نسخ خطی را با ذال معجمه مینوشته اند، یعنی تا قرن دهم، ذال معجمه در نقاطی وجود داشته است و ادعای اینکه ذال معجمه در قرن هفتم تحول یافته و بعد فقط برای حفظ سنت خط مانده است (خانلری ۱۳۳۷، ۱۰۷) درست نمی نماید، زیرا مسئله حفظ سنت در مورد ذال نمیتوانسته صادق باشد به این دلایل:

۱. یکسانی خطی ذال و دال و اینکه تنها اختلاف در نقطه است، سبب شده که کسانی دال را به جای ذال به کار ببرند و حال آنکه این نکته مثلاً در مورد «و» معدوله صادق نیست، زیرا چشم حذف «و» را بر احتی نقطه نمی پذیرد، بویژه که به گفته دکتر خانلری در موارد فراوانی کاتب به سبب مسامحه و سهل انگاری از نوشتن نقطه ها غفلت کرده است (دیوان خواجه، ۱۳۵۹، ۲۲).

۲. از قرن پنجم گاهی آنرا حذف میکرده اند، گاه در بعضی واژه ها و گاه در تمام واژه ها و این جواز مهمی بوده است برای اینکه لااقل پس از تحول ذال، دیگر در خط آنرا رعایت نکنند، و حال آنکه در مورد «و» معدوله حذف سابقه نداشته است.

۳. در بعضی نقاط قلمر و زبان فارسی قبلاً حذف عملی شده بوده و شاعرانی چون مولوی بلخی ایداً به این تفاوت توجهی نداشته اند.

۴. رعایت قافیه خطی در قافیه هایی نظیر سود، مشهود، عمود و غیره حذف نقطه را ضرور میساخته است، لذا وقتی ذال معجمه تحول یافته باشد شاعر دیگر دلیلی نمی بیند که باز خود را ملزم به رعایت آن کند.

با توجه به این نکات و اینکه اصولاً ذال واج گونه بوده نه واجی مستقل و عدم رعایت آن در زمان هم چندان مهم نبوده درست چنین می نماید که ذال معجمه تا قرن دهم یعنی زمانی که در نسخه های خطی ذال رعایت شده - در زبان شاعر یا نویسنده نیز بوده است. به همین دلیل اکنون در زبان فارسی نه «و» معدوله است و نه ذال معجمه اما در خط فارسی «و» معدوله حفظ و ذال معجمه حذف شده است (فقط در چند کلمه است: آذر، پذیرفتن، گذاشتن).

دلایلی دیگر نیز هست که بر رعایت تفاوت میان «د» و «ذ» دلالت دارد:

اولاً در نسخه های خطی قدیمی دیوان حافظ فرق میان «د» و «ذ» رعایت شده است (همان، ص ۳۲). البته در مواردی گاهی سهل انگاریهایی از جانب کاتب دیده میشود. ثانیاً حافظ

خود در شعرش میان «د» و «ذ» تفاوت گذاشته است، و این خود دلیل است بر اینکه در زمان حافظ «ذ» معجمه وجود داشته است. مثلاً در غزل:

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

واژه‌های قافیه همه عربی است و از هیچیک از واژه‌های قافیه فارسی نظیر سود، دود، بود، پود، نمود، افزود، سرود، درود، غنود، رود و غیره استفاده نشده است. به عبارت دیگر چون در واژه‌های عربی حرف «روی»، «د» بوده است و در واژه‌های فارسی «ذ» معجمه، حافظ قافیه ساختن آنها را غلط میدانسته است، و حال آنکه در اشعار مولوی، که زادگاهش بلخ است و در بلخ در این زمان، «ذ» معجمه وجود نداشته است، این گونه واژه‌های عربی و فارسی با هم قافیه شده است. مثلاً در غزل شماره^۸ ۹۲۳ (کلیات دیوان شمس، ۱۳۴۵) هم واژه‌های فارسی آلود، بگشود، زود، کبود، بود و غیره آمده است و هم واژه‌های عربی سجود، عود، محمود، مسعود، نمرود، مردود. در غزل‌های شماره‌های ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۵۰ و غیره نیز همین ویژگی دیده میشود. همچنین در غزل‌های حافظ واژه‌های قافیه مختوم به «ید» همه فارسی است و حتی يك واژه عربی با آنها قافیه نشده است^۹ (رك). غزل‌های شماره ۱۶۱ و ۱۶۳، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ)، و حال آنکه در دیوان شمس در يك غزل واژه‌های فارسی «کشید»، «دوید» و غیره و واژه‌های عربی جلید، فرید، بایزید، شهید، مجید، جدید و غیره آمده است. همچنین در غزل‌های ۹۵۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۶، ۱۰۱۱ و غیره.

بنابر این میتوان گفت که در زمان حافظ یعنی قرن هشتم تحول «ذ» معجمه (جز در بلخ و غزنین و ماوراءالنهر) در جاهای دیگر صورت نگرفته بوده است.

نظر شاعر و دانشمند قرن هشتم هجری شرف‌الدین علی یزدی که میگوید ذال معجمه در زبان اهل فارس هست و در لهجه ماوراءالنهر ذالها را دال تلفظ میکنند (لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «ذ») مؤید این مطلب است.

بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که تحول ذال در نقاط مختلف همزمان نبوده، بلکه با اختلاف زمانی زیاد صورت گرفته است، و به همین دلیل تا قرن دهم نیز در بعضی نقاط باستناد نسخه‌هایی که در آن نقاط نوشته شده‌اند و ذال را رعایت کرده‌اند- هنوز ذال وجود داشته است.

۸. تنها در غزل شماره ۹۸۷ يك واژه عربی با واژه‌های فارسی قافیه شده است.

«سِی» و «اَو»

واژه‌هایی مانند نی و کی و نو و جو که امروز nay و key و now و Jow تلفظ می‌شود قبلاً به صورت nay، kay، naw و Jaw تلفظ می‌شده‌اند. در بعضی نسخه‌های خطی مربوط به قرنهای چهارم و پنجم در واژه‌هایی مانند نی، می، کی، پی، بیدخت، جو (شعیر)، رو (امر از رفتن) قبل از «ی» و «و» فتحه می‌گذاشته‌اند (صادقی، ۱۳۵۰). شاعران نیز واژه‌های نی و وی را با واژه‌های عربی طی و خی - که در آنها نیز قبل از «ی» فتحه بوده است - قافیه ساخته‌اند. حافظ این گونه واژه‌ها را حتی با ترکیبات عربی مانند «الضمان علی» و آخر الدوا الکی و غیره قافیه ساخته است. همچنین این گونه واژه‌ها را با واژه «خوی» (xway) که در تلفظ آن پیش از «ی» فتحه بوده است قافیه کرده‌اند مانند این بیت حافظ:

ای ز شرم عارضت گل کرده خوی پر عرق پیش عقیقت جام می

امروز نیز در بعضی لهجه‌های فارسی در ایران این گونه واژه‌ها به صورت قدیم تلفظ می‌شود. همچنین در افغانستان و هندوستان و پاکستان و تاجیکستان. در صحاح الفرس واژه «پی» به معنی «پای» به فتح «پ» و واژه «پهلوی» به معنی شیرمرد و دلیر به فتح «ل» آمده است؛ بنابراین میتوان گفت که در زمان حافظ همان تلفظ قدیم رایج بوده و هنوز ابدالی صورت نگرفته بوده است. گرچه زمان صورت گرفتن این دو ابدال مشخص نیست، اما باید مربوط به قرنهای اخیر باشد و احتمالاً بعد از جدا شدن افغانستان از ایران، چون در خراسان به صورت جدید تلفظ می‌شود و در افغانستان - همسایه خراسان - به صورت قدیم.

مصوت‌های غنه‌ای

در تقطیع اشعار فارسی همه حروف از نظر امتداد ارزش مساوی دارند. تنها دو استثنا دیده می‌شود، یکی «ن» ساکن بعد از مصوت بلند است که در تقطیع اشعار (وزن شعر) به حساب نمی‌آید (در حقیقت مصوت بلند قبل از آن کوتاه می‌شود) مثلاً جان برابر است با جا؛ و دیگر «و» معدوله است، چنانکه xwad (خود) برابر بوده است با «خَد» چنانکه، در تقطیع مصراع دوم این بیت فردوسی:

دلت گر به راه خطا مایل است ترا دشمن اندر جهان خود (xwad) دل است
«ن» در کلمه «جهان» و «و» در کلمه «خود» به حساب نمی‌آمده است (ترا دشمن اندر
جهاخَد دل است).

خواجه نصیر پاسخ این پرسش را چنین میدهد: ... و «حرفهای دیگر باشد که هم از ترکیب دو حرف حادث شود مثلاً چنانکه از ترکیب یکی از حروف مد با غنت نون در لفظهای دون، دان، دین و امثال آن افتد که بر وزن دی و دا و دو باشد و چنانکه از ترکیب یکی از حروفی که مخرج آن آخر کام باشد با حرف 'و' باشد در لفظ خوش... و دلیل بر آنکه هر یکی از این حرفها يك حرف است آن است که در وزن به جای يك حرف است...».

چنانکه ملاحظه میشود خواجه نصیر «خو» (xw) را حرف مرکب میداند. همچنین هر يك از مصوت‌های بلند (آ، او، ای) را با «ن» بعد از آنها. یعنی آنها را سه مصوت مرکب غنه‌ای: ā, ō, ū، میداند. دلایلی که نظر خواجه نصیر را در مورد وجود مصوت مرکب غنه‌ای در فارسی تایید میکند، علاوه بر وزن شعر عبارت است از:

۱. گرچه شکل مکتوب مصوت‌های غنه‌ای همیشه به صورت «ن» بعد از مصوت‌های بلند نشان داده میشده است، اما در تلفظ حرف «ن» جدا از مصوت بلند نبوده بلکه مصوت بلند از راه بینی ادا و غنه‌ای تلفظ میشده است. بعدها که مصوت‌های غنه‌ای شروع به تحول کرده‌اند بتدریج ویژگی غنه‌ای به صورت حرف «ن» در آخر مصوت در آمده و قسمتی از امتداد مصوت بلند را به خود اختصاص داده و در نتیجه مصوت بلند کوتاه شده است. بنابراین وجود «ن» ساکن بعد از مصوت بلند از نظر آواشناختی خود به خود باعث کوتاه شدن مصوت بلند نشده است، چنانکه در فارسی محاوره‌ای امروز «ن» بعد از مصوت همانند دیگر حروف است. مثلاً در این شعر کودکانه:

یکیش به من آب داد یکیش به من نون داد

واژه‌های «آب» و «نون» هر دو يك هجایی و از نظر امتداد یکسان هستند. به عبارت دیگر

فرقی میان «ن» و «ب» بعد از مصوت بلند نیست. همچنین در این مصراع عامیانه:

«گوش (گوشت) نمی خوام دنبه میخوام» (هدایت، ص ۱۲۵). در اینجا اگر به جای «م» بعد از مصوت بلند حرف «ن» را بگذاریم در وزن هیچ تغییری پیدا نمی‌شود. پس استثنایی بودن حرف «ن» بعد از مصوت بلند - همانند «و» معدوله - در تقطیع شعر ناشی از هیچ چیز جز مرکب بودن یعنی غنه‌ای بودن مصوت نمیتواند باشد.

۲. در قدیم بعضی از واژه‌هایی که مصوت غنه‌ای داشته است - بویژه در متونی که به زبان محاوره نزدیک بوده - بدون «ن» نوشته میشده است مانند زمی، آستی، جوامرد و غیره بجای زمین، آستین و جوامرد....

۳. ملك الشعرای بهار معتقد است که «ن» دو صورت داشته یکی «ن» معمولی که هم اکنون تلفظ میشود مانند «ن» در رنگ جنگ و تنگ. دوم «ن» غنه که امروز وجود ندارد، ولی در

قرنهای اول اسلامی و خاصه قرن ۶ و ۷ و ۸ در خراسان و سند متداول بوده است و هم امروز فارسی زبانان هند، «ن»های فارسی خاصه «ن»هایی را که بعد از مصوت قرار دارد و کلمه بدان ختم میشود به این طریق ادا میکنند مانند آسمان (بهار، ۱۳۳۷، ۱۹۰).

آنچه بهار «ن» غنه‌ای میگوید در حقیقت مصوت غنه‌ای است زیرا حرف «ن» جز غنه‌ای نیست. مثالی که بهار آورده است نیز این نکته را تأیید میکند. از طرفی با توجه به اینکه در حدود قرن ششم زبان فارسی بتدریج زبان رسمی هند شده است، بنابراین فارسی زبانان هند به فارسی قدیم صحبت میکنند که بسیاری از تحولات زبان فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکستان در فارسی آنها صورت نگرفته است. از جمله مصوت غنه‌ای در فارسی آنهاست که میتواند حاکی از وجود آن در فارسی قدیم باشد.

۴. وجود مصوت غنه‌ای در لهجه دزفولی نیز وجود این مصوت را در فارسی قدیم تأیید میکند، بویژه که لهجه دزفولی بسیاری از ویژگیهای فارسی قدیم را حفظ کرده است، از جمله «و» معدوله را. مثلاً در این لهجه واژه «خین» هست که به صورت \bar{x} تلفظ میشود. از طرف دیگر در بعضی از لهجه‌های فارسی امروز «ن» بعد از مصوت بلند در بعضی از واژه‌ها حذف میشود مثلاً واژه نون (نان) را «نو» تلفظ میکنند.

۵. در زبانهای فارسی پیش از اسلام نیز مصوت غنه‌ای وجود داشته است، از جمله در اوستا که برای آن علامتی نیز بوده است (خانلری، ج ۱، ۱۳۵۰، ۲۲۰).

طبق گفته خواجه نصیر تعداد مصوتهای غنه‌ای سه تا بوده است، اما با توجه به تقطیع اشعار فارسی می‌بینیم که تعداد مصوتهای غنه‌ای پنج تا است یعنی به تعداد مصوتهای بلند (\bar{a} , \bar{u} , \bar{i} , \bar{o} , \bar{e}).

دلیل وجود دو مصوت غنه‌ای «ی» و «و» مجهول، به حساب نیامدن «ن» بعد از آنها در تقطیع است (همانند سه مصوت غنه‌ای دیگر). مثلاً در شعر زیر:

این جهان را نگر به چشم خرد نی بدان چشم کاندرو نگری (رودکی)
در تقطیع، «ن» در واژه «این» زائد است زیرا «این» به صورت \bar{e} تلفظ میشده است. در تقطیع این شعر ابوشکور:

چو خورشید آید به برج بزه جهان را ز بیرون نماند مزه
نیز «ن» واژه «بیرون» به حساب نمی‌آید و تلفظ درست آن به صورت \bar{e} بوده است.
از آنجا که در زمان حافظ «و» مجهول قبلاً به « \bar{u} » بدل شده بوده است، میتوان گفت که در دوره او چهار مصوت غنه‌ای وجود داشته است.

اگر بعد از مصوتهای غنه‌ای مصوتی قرار می‌گرفته این مصوتها به يك مصوت معمولی غیر

غنه‌ای و صامت «ن» تجزیه می‌شده و صامت «ن» به آغاز هجای بعد منتقل می‌شده است. مثلاً کلمه «دین» *dīn* پس از الحاق «ی نسبت» به آن به شکل *dīnī* در می‌آمده است.

تغییر تلفظ بعضی از تکواژهای دستوری

بعضی از واژه‌ها و تکواژهای دستوری نیز به مرور تغییر تلفظ یافته است و این تغییر تلفظ در مواردی مربوط به این اواخر است، مانند تکواژ نفی «ن» که امر و زوقتی پیش از پیشوند «می» قرار می‌گیرد به صورت «ن» تلفظ می‌شود. علت این ابدال همگون سازی است. مثلاً می‌گوییم «نگرفت و نمی‌گیرد». اما در قدیم نمی‌گیرد تلفظ می‌شده است.

ضمیر و شناسه م

شناسه اول شخص مفرد در زبان فارسی رسمی امروز *-am* است و در بسیاری از گونه‌ها و گویشها به صورت *-om* تلفظ می‌شود. این شناسه در زبان پهلوی به صورت *-am* یا *-em* بوده است (راستارگویا، ۱۳۴۷، ۱۳۰).

دکتر خانلری می‌گوید: در دوره نخستین زبان فارسی (تا قرن هفتم) در بعضی از نسخه‌ها این شناسه با ضمه اعراب گذاری شده است. این شاید نشانه یکی از گویش‌های محلی باشد، چنانکه امروز هم در گفتار بعضی از نقاط چنین است (خانلری، ۱۳۵۰، ج ۲، ۲۰۶). این شناسه گرچه در اکثر گونه‌ها و گویشهای محلی از خراسان گرفته تا فارس و کرمان و... با ضمه تلفظ می‌شده ولی ظاهراً وجود دو تلفظ مختلف در بعضی از نسخه‌های قریب‌های اول اسلامی نمی‌تواند نشانه تأثیر و دخالت گویشهای محلی باشد، زیرا در این نسخه‌ها، این شناسه هیچگاه با ضمه تنها نیامده است بلکه در جایی با فتحه آمده و در جای دیگر با ضمه (حتی در *یک فعل معین*) و به این دلیل احتمال می‌رود که لا اقل در بعضی از گویشهای فارسی آن دوره تلفظ با ضمه گونه آزادی بوده است، منتها با کاربرد کمتر. به هر حال گرچه در بسیاری از گویشهای فارسی این شناسه با ضمه تلفظ می‌شده اما از آنجا که حافظ به فارسی رسمی شعر میسروده نه به گویش محلی^۹، این شناسه را در اشعارش با فتحه تلفظ میکرده است.

۹. نمونه‌هایی از گویش محلی شیرازی در دیوان‌های سعدی و حافظ و شاه داعی دیده می‌شود که با فارسی دری تفاوت بسیار دارند.

ب پیشوند

مصوت پیشوند فعل در فارسی میانه به صورت مصوت «ی» مجهول تلفظ میشده است (خانلری، ۱۳۵۰، ج ۲، ۲۸؛ راستار گویوا، ۱۳۴۷، ۱۳۲). طبق بررسی دکتر خانلری، مصوت پیشوند «ب» در منتهای مختلف دوره نخستین زبان فارسی (از آغاز تا اوایل قرن هفتم) صورت واحدی نداشته، گاهی فتحه گاهی ضمه و گاهی کسره است و این تفاوت مصوت غالباً ارتباطی با مصوت هجای بعد ندارد. از اوایل قرن هفتم مصوت پیشوند «ب» صورت واحدی یافته است. به عبارت دیگر مصوت ضمه و فتحه که قبلاً گونه‌های آزاد کسره بوده کم کم از میان رفته و تنها صورت کسره، که امروز رایج است باقی مانده (خانلری، همان). با این ترتیب به احتمال زیاد در زمان حافظ نیز مصوت این پیشوند کسره بوده است. ناگفته نماند که در فرهنگ فارسی معین زیر عنوان «ب» تلفظ این پیشوند به صورت ba و be آمده، اما زیر عنوان «به» تلفظ قدیم آن به صورت bē و bā ضبط شده است، ولی بیشک تلفظ این پیشوند به صورت bē در فارسی قدیم درست نیست، زیرا وزن اشعار قدیم نشان میدهد که صورت bē نادرست است به دلیل آنکه ē مصوت بلند است، در این صورت هجای «ب» (bē) نیز بلند به حساب میاید و حال آنکه در تقطیع شعر فارسی همیشه این هجا عملاً کوتاه است.

از نوشته مؤلف صحاح العجم برمیاید که مصوت پیشوند «ب» همانند امروز یعنی be تلفظ میشده است اما اگر مصوت اول بن مضارع ضمه و فعل پر کاربرد بوده است مصوت پیشوند با مصوت بن فعل همگون یعنی ضمه میشده است و اگر اول بن فعل همزه بوده به «ی» (y) بدل می شده است: «... و بدخول الباء یختص للاستقبال نحو «بکنند» و هذا الباء یكون مضموما اذا كان اول المضارع مضموما كما هنا و کذا اذا كان باءاً ومیماً و ان لم یكونا مضمومین نحو «بُرد» و «بُرد» بفتح الثانی فی الثانی و «بمیرد» و اما اذا كان مفتوحاً او مکسوراً یكون الباء مکسوراً نحو «بداند» و «بشناسد» و اما اذا كان اول المضارع همزه ینقلب بعد دخول هذا الباء والنون والمیم النافیتین یاءً نحو «بیفتد» و «نیفتد»، و «میفتد» (هندوشاه بن سنجر، ۱۳۶۱، ۲۴۳).

«به» حرف اضافه

در فارسی امروز مصوت این حرف اضافه کسره است. در فرهنگ فارسی معین زیر عنوان «ب» تلفظ این کلمه به صورت ba و bē آمده است و تلفظ پهلوی آن bē و po و pat، اما زیر عنوان «به» تلفظ پهلوی آن به صورت pat است و تلفظ قدیم آن bē و ba.

چنانکه می‌بینیم تلفظ پهلوی آن یکجا به سه صورت متفاوت آمده و یکجا فقط به یک صورت. بعلاوه صورت bē در یکجا مربوط به پهلوی دانسته شده و یک جا به فارسی قدیم. اما bē یک هجای بلند است و حال آنکه «به» در شعر فارسی از قدیمترین ایام تا کنون برابر یک هجای کوتاه بوده و هست. بعلاوه خانلری مینویسد که حرف اضافه «به» در اکثر نسخه‌هایی که باقی مانده با حرکت فتحه نشان داده شده است، خصوصاً در مواردی که به سبب التقاء به مصوت آغازی کلمه بعد، صامت ذال یا دال اصلی بر جای مانده باشد (خانلری، ۱۳۵۰، ۲۸).

پس به استناد تلفظ وزن شعر و به استناد ضبط «به» در اکثر نسخه‌های باقیمانده و اینکه واژه‌هایی مانند «بدین، بدان، بدیشان» نشان میدهد که «بد» باید صورت مخفف و تبدیل یافته pat باشد، مصوت «به» حرف اضافه در قدیم فتحه بوده است و تلفظ‌های به ضم یا کسر که کاربرد کمی داشته تلفظ لهجه مؤلف یا مترجم بوده که گاهی به کار میرفته است و یا گونه آزاد بوده، اما با کاربرد و اهمیت کمتر. به هر حال تلفظ اصلی به صورت فتحه بوده است و از آنجا که گرایش فتحه به کسره در دوره اخیر پیدا شده باید گفت که حرف اضافه «به» در زبان حافظ مفتوح تلفظ میشده است.

که موصول، ربط، ضمیرپریشی

«که» امروزه به کسره ختم میشود اما در پهلوی kē (کشیده) بوده است. در فرهنگ فارسی معین شکل قدیم این کلمه ke و ki آمده است اما صورت kē درست نیست زیرا «که» در وزن شعر برابر یک هجای کوتاه است و حال آنکه kē یک هجای بلند به حساب می‌آید. در زمان حافظ ki تلفظ میشده (با مصوت کوتاه «i») نه مصوت بلند (ā). پس از قرن نهم که «i» بدل به کسره شده، در این واژه نیز ابدال صورت گرفته است. تلفظ چه نیز مانند که است.

میانجی «ی»

در زبان فارسی میان دو مصوت، در برخی موارد «ی» (y) می‌آید. مثلاً جمع مرد میشود مردان اما جمع دانا و جنگجو میشود دانایان و جنگجویان، یعنی میان دو مصوت، «ی» میانجی می‌آید، ولی در مواردی این «ی» میانجی به «و» (v) بدل شده یعنی هرگاه مصوت دوم، «و» عطف (o) بوده است در فارسی امروز میان دو مصوت بجای «ی» میانجی، «و» می‌آید، مانند ما و (vo) شما. اما در زمان حافظ در این گونه موارد نیز میانجی «ی» به کار میرفته است. مثلاً در حافظ نسخه نذیر احمد که ۳۳ سال پس از وفات حافظ نوشته شده، «ما» و «استغنا» به صورت «مای» و

«استغنا» آمده است^{۱۰}:

سخن در احتیاج مای و استغناى معشوق است.

«و» (w)

در فارسی امروز حرف «و» به صورت «v» تلفظ میشود اما دکتر صادقی معتقد است که «و» فارسی در قرنهای نخستین اسلامی «w» بوده است، همانند «و» در زبانهای پهلوی و زبان عربی، زیرا دانشمندانی که حروف عربی و فارسی را مقایسه کرده اند به تفاوت «و» فارسی و عربی اشاره نکرده اند. دلیل دیگری که دکتر صادقی آورده این است که ابوحاتم رازی نوشته است که واژه «غلام» عربی در فارسی به «ولام» تبدیل شده است. ابدال این واژه نیز مؤید این است که، «و» فارسی، «w» بوده است زیرا «q» غیرممکن است به «v» لب و دندانی تبدیل شود (صادقی، ۱۳۵۷، ۱۲۷).

در مورد اینکه چه زمانی «w» به «v» بدل شده اطلاعی در دست نیست، اما از آنجا که هنوز در افغانستان و قسمتی از لهجه‌های تاجیکی صورت «w» به کار میرود شاید بتوان گفت که این ابدال بعد از جدا شدن افغانستان و تاجیکستان از ایران صورت گرفته است.

تغییر تلفظ واژه‌ها

تلفظ واژه‌ها معمولاً در طی زمان تغییر میکند. این تغییرات گاه تابع قاعده است و گاه نظم ندارد. تغییر با قاعده مانند ابدال فتحه پایانی کلمات به کسره است و بی قاعده مانند يك و چنين که شده است يك و چنين.

متأسفانه اطلاعات زیادی در مورد زمان تحول تلفظ بسیاری از واژه‌ها نمی‌توان به دست آورد. مثلاً نمی‌دانیم واژه‌ای مانند «نوید» از چه زمانی بدل به نوید شده است، زیرا شکل مکتوب هر دو یکسان است. فرهنگهای قدیم هم معمولاً اطلاعی زیاد در این زمینه به ما نمی‌دهند. از قافیۀ شعر هم چیزی نمی‌توان فهمید.

کسرۀ پایان واژه‌ها

واژه‌هایی مانند نامه، هفته، گفته که امروز مختوم به کسره است در قدیم مختوم به فتحه بوده

۱۰. واژه‌های «دوم» و «سوم» نیز تا این اواخر به صورت «دویم» و «سیم» تلفظ میشده است و هنوز نیز این تلفظها وجود دارد.

است. اما در چه زمانی این ابدال صورت گرفته است؟ اصولاً گرایش فارسی (چنانکه گفتیم) در یکی دو قرن اخیر به ابدال فتحه به کسره است. ابدال فتحه پایانی واژه‌ها به کسره باید در حدود صد سال قبل صورت گرفته باشد زیرا مردم اکثر شهرستانها این واژه‌ها را مفتوح تلفظ میکنند (مگر کسانی که سعی دارند به فارسی گفتاری رسمی سخن بگویند). بعلاوه از قراین برمیآید که لااقل در زمان ناصرالدین‌شاه تلفظ این واژه‌ها به فتح آخر بوده است.^{۱۱}

تحول واژه‌های دیگر

در قرن هشتم دو فرهنگ نوشته شده است:

۱. صحاح الفرس، تألیف شمس‌الدین محمدبن فخرالدین هندوشاه نخجوانی، سال تألیف ۷۲۷ هجری.

۲. معیار جمالی. تألیف شمس‌فخری اصفهانی، سال تألیف ۷۴۴-۵ هجری.

از این دو فرهنگ فقط در اولی گاهی تلفظ واژه‌ها مشخص شده آن هم معمولاً برای مشخص کردن واژه‌هایی که شکل خطی یکسان ولی تلفظ متفاوت دارند. البته قافیه اشعار نیز در مشخص کردن تلفظ واژه‌ها میتواند مفید باشد. مثلاً لفظ «کافر» که امروز «کافر» تلفظ میشود در زمان عطار نیز همین گونه تلفظ میشده است، مثلاً در این بیت منطلق الطیر:

نفس تو هم احوال و هم اعور است هم سگ و هم کاهل و هم کافر است

شاید تصور شود که این تلفظ به ضرورت قافیه است ولی چنین نیست، زیرا در اسم فاعلهای دیگر چنین ابدالی صورت نگرفته است مثلاً صابر به صورت صابر به کار نرفته است. از طرف دیگر واژه‌هایی مانند کشیدن، چشم، درون، یک، پنهان، گریه، در لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین به فتح اول یا به فتح و کسر اول آمده است و واژه آتش به فتح دوم و واژه‌های چنین، چنان به ضم یا ضم و فتح اول، به عبارت دیگر فقط تلفظ قدیمتر این واژه‌ها پذیرفته شده یا قدیم و جدید هر دو، و این حاکی است که تلفظ جدید این واژه‌ها باید مربوط به دوره اخیر باشد، زیرا هنوز تلفظ قدیمی آنها لااقل از نظر نسل مسن چندان غیر عادی نیست.

۱۱. در استوانه‌های مومی که برای ضبط صدا به کار میرفته است، یکی از وزرای ناصرالدین‌شاه یادداشتهایی روزانه‌اش را ضبط کرده، این وزیر این گونه واژه‌ها را مختموم به فتحه تلفظ میکند (استوانه‌ها در اختیار آقای دکتر ساسان سینتا عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان است).

اکنون با توجه به مطالبی که ذکر شد میتوانیم شعر حافظ را تقریباً آنچنان که او خود میخوانده است بخوانیم.

اینک با توجه به مباحث فوق، غزلی از حافظ را به مطلع:

دلَم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد

ز هر در میدهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد

به آن صورت که در زمان خود او خوانده میشده است واج نویسی میکنیم* (رک. دیوان حافظ،

۱۳۵۰).

dilam juz mihri mahrūyān tariqē barnamēgīraδ
 zi har dar mēdaham pandaš valēkan darnamēgīraδ
 xudā rā ay nasīhatgū hadīsi saqaru may gū
 ki naqšē dar xīyāli mā azēn xwaštar namēgīraδ
 surāhi mēkašam panhānu mar um daftar ingārand
 ajab gar ātaši ēn zarq dar daftar namegīraδ
 man ēn dalqi mulamma' rā bixwāham sūxtan ruze
 ki pīri mayfurūšānaš ba yak sāqar namēgīraδ
 azān rūyast yārānrā safāhā bā mayi la'lat
 ki qayraz rāstī naqšē darēn daftar namēgīraδ
 nasīhatgūyi rindān rā ki bā hukmi qazā jangast
 dilaš bas tang mēbīnam magar sāqar namēgīraδ
 miyāni xanda mēgeryam ki cun šam andar ēn majlis
 zabāni ātašinam hast lēkan darnamēgīraδ
 man ān āyīna rā rūzē ba dast āram sikandarvar
 agar mēgīraδ ēn ātaš zamānē var namēgīraδ
 či xwaš saydi dilam kardī bināzam cašmi mastatrā
 ki kas murqāni vahši rā azēn xwaštar namēgīraδ
 suxan dar ihtiyāji māyu isteqnāyi ma'šūqast
 či sūšafsungarī ay dil ču dar dilbar namēgīraδ
 xudā rā rahmē ay mun'im ki darvēši sari kūyat
 darē dīgar namēdānad rahē dīgar namēgīraδ
 ba ēn šī'ri tari šīrīn zi šāhanšah ajab dāram
 ki sar tā pāyi hāfiz rā čīrā dar zar namēgīraδ

* گرچه معتقدم که نظر گاه نگارنده در مورد مصوت‌های غنه‌ای اعتبار علمی دارد، اما چون هنوز این نظر منتشر نشده و مورد تأیید محققان قرار نگرفته در نحوه تلفظ شعر حافظ رعایت نشد. («و») نیز به صورت ۷ نوشته شد چون زمان ابدال ۷ به ۷ مشخص نیست.

کتابنامه

- بهار، محمدتقی، ۱۳۳۷، سبک‌شناسی، تهران، امیرکبیر، ج ۳.
دیوان انوری، ۱۳۴۴.
- دیوان حافظ، ۱۳۵۰، به اهتمام محمدرضا جلالی نائینی و نذیراحمد، مشهد، آستان قدس رضوی.
دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، ۱۳۵۹، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
دیوان شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۵۲، به کوشش جواد نوربخش، تهران.
راستاگویا، و. س.، ۱۳۴۷، دستور زبان فارسی میانه. ترجمه ولی‌الله شادان، تهران.
شمس‌الدین محمدبن قیس رازی، ۱۳۳۶، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
صادقی، علی اشرف، ۱۳۵۰، «خصوصیات زبانی تفسیر پاک» مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، س ۱۸، ش ۳، ص ۴۴-۵.
- _____ ۱۳۵۷، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
کلیات دیوان شمس، ۱۳۴۵، تهران، امیرکبیر، ج ۳.
- محمدبن هندوشاه نخجوانی، ۱۳۳۵، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
معین، محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ج ۶.
میرجمال‌الدین حسینی، فخرالدین انجو، ۱۳۵۱، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم غفیفی، مشهد.
ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۳۷، وزن شعر فارسی، تهران، توس.
_____ ۱۳۵۰، تاریخ زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۳.
نجفی، ابوالحسن، ۱۳۵۸، مبانی زبان‌شناسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۳، معیارالاشعار، به اهتمام محمد فشارکی و جمشید مظاهری، اصفهان.
هدایت، صادق، نوشته‌های پراکنده، تهران.
هندوشاه بن سنجر، ۱۳۶۱، صحاح العجم، به اهتمام غلامحسین بیگدلی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

معارف

دوره نهم، شماره دوم، مرداد-آبان ۱۳۷۱

- | | |
|-----------------------|------------------------------------|
| ولی‌الله ظفری | - تضمین شعر در کلیله و دمنه |
| رضا شعبانی | - نسخه اصیل و جدیدی از منشآت رشیدی |
| علیرضا ذکاوتی قراگزلو | - نمونه‌هایی از نقدالشعر گذشتگان |
| حسین داوودی | - اطوار ثلاثه |
| محسن کدیور | - فهرست آثار ابن سینا |